

چاپ مقاله طولانی «دادنامه آذربایجان» با استقبال زیادی مواجه شد. ماهها بعد از انتشار تریبون 4 هنوز در این باره هم نامه‌های و پیام‌های زیادی به دفتر مجله مان می‌رسد. علیرغم تصمیم قبلی مان در این شماره نیز چند مبحث از متن کتاب اصلی را به اطلاع خوانندگان مجله می‌رسانیم. این مباحث از کتاب مزبور براساس مضمون نامه‌های رسیده انتخاب شده‌اند. تصور ما این است که چاپ این چند صفحه پاسخگوی سوالات بیشماری که در این نامه‌ها مدام تکرار شده‌اند خواهد بود.

تریبون

توطئه‌های اجانب

گفته می‌شود که قدرتهای جهانی برای تفرقه در میان ملل ضعیف و حاشیه‌ای تلاش می‌کنند، و بهتر است برای خنثی کردن نقشه‌های شوم آنان از طرح مسائل «تفرقه‌انداز» اجتناب کرد و تا اطلاع ثانوی به مسائل «عمومی» مثل کسب آزادیهای اجتماعی و برقراری دموکراسی سیاسی پرداخت و...

به بخشی از این مسئله در مبحث «مصادره به دالان مسئله اصلی» اشاره شده است. در مورد اینکه کدام قدرتها و چگونه و با چه نیتی در کدام سو مشغول توطئه هستند باید بر اساس اسناد و شواهد به طرح مسئله پرداخت.

آیا قدرتهای بزرگ برای اعمال سلطه بر کشورهای کوچک الزاماً از در تجزیه این کشورها وارد می‌شوند؟

دادن جواب ساده به این سؤال پیش از اینکه روشن‌گر باشد، نشان ساده‌نگری جواب دهنده خواهد بود. واقعیت آن است قدرتهای سلطه‌گر حتی در مورد یک کشور واحد بسته به ارزیابی شان از لحظه و استراتژی درازمدتی که تعقیب می‌کنند، می‌توانند خواهان وحدت سیاسی یک کشور باشند یا طرفداری از شعار تقسیم آن کشور به واحدهای سیاسی کوچکتر بکنند. برای هر دوی این تاکتیک‌ها مثالهای فراوانی وجود دارد.

در رابطه با اینکه این قدرتهای استعماری بودند که افسانه «نژاد آریا» را ساخته و مهر «مرغوبیت» و «کیفیت فرد اعلا» بر آن زدند در بخشهای نخستین این نوشته به تفصیل پرداخته شد. در مورد ایران به پیشینه نظری، ساختن ایده‌نولوژی و نظارت مستقیم بر پروژه «یک کشور، یک زبان» در آغاز اشاره شد.

با اینکه در این چند سطر حق این مطلب ادا نشد (و چنین قصدی هم نبود) برای ممکن کردن استدلالی روشن در مسئله، فرض کنیم هم توطئه برای تسلط بر کشورهای عقب مانده از زمین و آسمان می بارد و هم تصور کنیم که این توطئه ها در صدد از هم پاشانیدن این کشورهای ضعیف است.

به فرض واقعی بودن این توطئه ها، راه خنثی کردن آنها چیست؟

هیچ عقل سلیمی نمی تواند مدعی شود که راه جلوگیری از عملی شدن توطئه های خارجی برای از هم پاشی یک کشور، در به تفاهم رسیدن مردم آن کشور در میان خود است. آیا راهی غیر از به رسمیت شناختن موجودیت معنوی و فیزیکی یکدیگر می تواند مردم یک کشور را به سوی «تفاهم» راه نماید؟ آیا می تواند زبان، تاریخ، فرهنگ و هویت یکدیگر را انکار کرد و یا برای نابودی آنها نقشه کشید و ادعای «تفاهم» و برادری داشت؟

بدینسان اگر دچار نگرانی (واقعی یا ادعایی) از توطئه های اجانب هستیم، راه منطقی خنثی کردن این توطئه ها اعتراف آشکار به وجود زبان ها و فرهنگ های غیر فارسی در ایران و تضمین حق حیات آنها و متوقف کردن برنامه های یکسان سازی قومی و قتل عام فرهنگی در ایران است.

«من خودم آذربایجانی هستم اما...»

در طول تاریخ ننگ آور پروژه قتل عام فرهنگی علیه ترکان ایران از همان ابتدا وجود افراد ترک آذربایجانی یک واقعیت مسلم است. از این فاکت تاریخی برای توجیه این پروژه غیر انسانی استفاده می شود.

وجود نمایندگان از قربانیان هر جنایتی در میان عاملان و حتی آمران جنایت امری است هر چند غیر منطقی اما معمول. از دواران قدیم که بگذریم در همین صد سال اخیر تاریخ جهان و ایران شاهد های زیادی بر این مدعا می توان یافت. طی سال های سیاه استعمار بریتانیا در شبه قاره هند، جمعیت زیادی از ملل استعمار زده به «غلامی» ارباب در آمده بودند و تداوم حیات سیستم عریض و طویل استعمار را ممکن می ساختند. در دوران جنگ جهانی دوم در اردو گاه های مرگ نازی هایهودیان بسیاری در اطاق های گاز در کشتار همدینان خود مشغول عملگی بودند. در ایران امروز هر جا که قانونی علیه زنان تصویب شده است، زنان متعددی در هیئت مؤلفان و تصویب کنندگان آنها فعالانه نقش داشته اند. در زندانها در دوران متوالی که بنام دوران حاکمیت «توابعین» نامیده شده است، عناصر زندانی به کنترل، شکنجه و حتی اعدام همزمان خود پراخته اند. امروز در میان زنانی که در ایران از حقوق انسانی خود در چارچوب خانواده، چار دیواری خانه، در محل کار و در سطح جامعه محرومند، عناصر زیادی تأیید کننده و حامی سیستم حاکم بر آنها هستند.

راستی آیا وقتی بخشی از قربانیان یک ستم، خود به عاملان و توجیه کنندگان آن ستم تبدیل می شوند، چیزی از کراهت آن ستم کاسته می شود یا برعکس سیستم مبتنی بر این ستم را کریه تر نشان می دهد؟

کسانی که به اعتبار تعلق نسبی خود به ترکان ایران، ستم فرهنگی و تبعیض اقتصادی آشکار علیه آذربایجان را انکار می‌کنند ظاهراً از درک نکات فوق عاجزند. معلوم نیست که اگر دشمنی کوردلانه با فرهنگ آذربایجان از سوی یک آذربایجانی صورت بگیرد، چه امتیازی در این کردار ضد فرهنگی وی بوجود می‌آید و یا اگر یک فارس از روی خرد و انصاف از حق حیات فرهنگ آذربایجان دفاع کند، فارس بودن وی، چه امتیاز منفی در این حرکت انسانی او را باعث می‌شود؟!

در جاهای دیگر این نوشته فرهنگ‌کشی با نسل‌کشی مقایسه شده است. در اینجا هم می‌توان چشم‌پوشی از حق تملک زبان و فرهنگ خود را چون یک «خودکشی» توصیف کرد. بعنوان مثال در میان ایرانیان ساکن خارج از کشور، کسانی آگاهانه جذب تام و تمام فرهنگ میزبان می‌شوند و در دور جدیدی از زندگی خود تنها به زبان جامعه میزبان تکلم می‌کنند و غیره. کسانی هم فرزندان خود را (خواه عمداً و خواه در نتیجه سهل‌انگاری) از تسلط به زبان آبا و اجدادی‌شان محروم می‌کنند. من در جای دیگری از این نوشته پدیده اولی را «خودکشی» فرهنگی و پدیده اخیر را «مقطع النسل» کردن فرهنگی خود نامیده‌ام. با این تعاریف آیا چنانچه کسی اقدام به خودکشی می‌کند می‌تواند جوازی برای قتل دیگران هم صادر کند؟ گفتن اینکه چون من ترک هستم و منکرزبان و فرهنگ آذربایجانی هم تشریف دارم، پس رژیم هم حق دارد زبان ترکی را از سیستم تحصیلات حذف کند! معادل این است که کسی بگوید: چون من با خودکشی‌ام حق حیات را از خودم سلب کرده‌ام، پس کسان دیگری هم می‌توانند حق حیات را از هموعان من سلب کنند!!

آنچه در این تردستی سیاسی نهفته است اینست که فرد مدعی محرومیت دواطلبانه خودش از حق تملک زبان و فرهنگ خودش را معادل با سیاست فرهنگ‌ستیزانه دولت جا می‌زند. غافل از آنکه این فرد مدعی حق دارد که خود را از هر حقی ولو حق زیستن محروم کند، اما نمی‌تواند کس دیگری را به محرومیتی مشابه مجبور کند یا اعمال چنین محرومیتی از سوی شخص ثالث را توجیه کند.

مثال دیگر در این زمینه می‌تواند رابطه حق رأی همگانی در انتخابات آزاد با استفاده یا عدم استفاده افراد از این حق باشد. میدانیم که در هیچ کشوری میزان شرکت مردم در انتخابات صد در صد نیست. در بسیاری از کشورها این رقم به کمتر از نصف دارندگان حق رأی یا حتی نزدیک به یک چهارم آن است. در صورتی که در همین کشورها نمی‌توان فرد سالمی را یافت که مخالف حق رأی عمومی باشد. یعنی افراد به صرف اینکه خود از حق رأی قانونی‌شان استفاده نمی‌کنند، با اصل مسئله یا استفاده دیگران از حق رأی مخالفت نمی‌کنند.

جان کلام آنکه شرکت آذربایجانی‌ها و آذربایجانی‌تباران در صفوف مخالفان دمکراسی فرهنگی در ایران بجای آنکه توجیه‌گر ستم ملی بر علیه ترکان ایران باشد، نشانه عمق این درد و افشاگر پیچیدگی‌های سیستم مبتنی بر اقتدار یک فرهنگ علیه فرهنگ‌های دیگر در ایران است. از سوی دیگر هیچکس نمی‌تواند مجوز ستم و ظلم صادر کند، حتی اگر خود قربانی این ستم باشد.